



شیرینی معنی

روشنفکر از دیدگاه



«مقدمه»

بدنیان مطالبی که راجع به احوال و آثار دکتر علی شریعتی در شماره قبیل آمده بود قصد داریم در این شماره و شماره های بعدی نیز به بیان افکار و عقاید این متفکر بپردازیم. این شماره را به روشنفکری و روند آن در جوامع اروپایی و جوامع شرقی اختصاص داده ایم. هدف اساسی از درج این گونه مقالات شناساندن شخصیت، آثار و اندیشه های والای معلم شهید دکتر علی شریعتی میباشد. بدون شک نام شریعتی نیز همچون استاد مطهری، سیدجمال الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، علامه اقبال و... نه تنها در تاریخ تفکر معاصر ایران بلکه در سراسر جهان اسلام زنده خواهد ماند.

شریعتی خود به عنوان یک روشنفکر مسئولیت خویش را در جامعه به تمامی انجام داده و به همین جهت بررسی افکار او درباره «روشنفکر» الگوی خوبی از این حرکت به دست میدهد. این مقاله گزیده چند اثر وی که شامل ۱- روشنفکر و مسئولیت او در جامعه ۲- راه سوم ۳- خودآگاه و استعمار ۴- از کجا آغاز کنیم ۵- چه باید کرد ۶- روشنفکر مسئول کیست؟ است که همه آنها تحت عنوان مجموعه آثار جمع آوری گردیده.

«روشنفکر از قرن ۱۷ در اروپا یا همین نام و خصوصیات خودش تکوین پیدا کرده به کشورهای غیراروپایی (افریقای، آسیایی و آمریکای لاتین) راه می یابد»^۱ طبقه روشنفکر در جامعه غیراروپایی درست کیبته طبقه روشنفکر در اروپاست. در زبان اروپایی کلمه ای که معادل آثار روشنفکر گذارده ایم کلمه «انتلی ژنریا» است. این کلمه اسم مصدر و صفتش

«انتلکتوئل» است. ریشه «انتلکتوئل» «انتلکت» است. «انتلکت» به معنی مغز، هوش، خرد، قدرت درآکه و هوشیاری و فهم است. یک آدم انتلیژان یعنی یک آدم باهوش و با فهم و متفکر. بنابراین انتلکتوئل یا انتلی ژنریا به طبقه ای از طبقات اجتماعی گفته می شود که شاخصه و صفت بارزش در جامعه، استعداد فکری، مغز و هوش اوست. این معنای لفظی آن است اما در معنای اصطلاحی که موضوع بحث ما است، انتلکتوئل عبارتست از طبقه ای و یا فردی از طبقه ای که کار مغزی و فکری می کنند»^۲ «طبقه انتلکتوئل (همانهایی که ما «روشنفکران» می نامیم) عبارتند از گروه های گوناگونی که کار فکری می کنند از قبیل معلمان، استادان دانشگاه و کلای دادگستری، قضات دادگستری یا سیاستمداران و رهبران احزاب، روزنامه نویسان، خبرنگاران، مترجمان، نویسندگان، شاعران، نقاشان، مجسمه سازان، هنرمندان، کارمندان ادارات، مهندسان، پزشکان، متخصصان رشته های گوناگون علوم، متخصصان رشته های مختلف ادبیات و علوم انسانی، روحانیون، علماء مذهبی، فلاسفه و مورخین، اینها همه انتلکتوئل هستند و همه طبقه انتلکتوئل را تشکیل می دهند. وقتی که نویسندگان و مترجمان ما خواستند این کلمه را به فارسی ترجمه کنند کلمه روشنفکر را در برابرش گذاشتند و غلط از همین جا

شروع شد و وارد مغزها گشت. روشنفکر به معنی کسی که فکر باز و روشن دارد. معادل کلمه روشنفکر در فرانسه «کلروایان» (روشن بین)^۳ است یعنی (روشن بین)^۳. «بنابراین روشنفکر به معنای کسی که کار و شغلش، کار مغزی و کار فکری است، نیست. آدمی که روشن فکر می کند ممکن است که کار اجتماعی، اجتماعی، کار بدنی و کاریدی باشد اما خود (بفهمد)»^۴ «طبقه روشنفکر در اروپا مخالف با مذهب رشد کرد: زیرا علوم جدید و طبقه جدید روشنفکر تا وقتی که در زیر یوغ کلیسا بسر می بردند نتوانستند رشد کنند زندگی و اندیشه و علم متوقف بود و از وقتی که کارشان زدن رشد کردند. لذا یکی از خصوصیات و صفات بار طبقه روشنفکر لائیک (غیر مذهبی) بودن او بود»^۵ «خصوصیت دیگر روشنفکر ضد اشرافیت و ضد حکومت و ضد فئودالیسم بودن اوست. برای اینکه هم مذهب در قرون وسطی طرفدار اشرافیت است و هم طور انتخاب پاپ، انتخاب اشرافی و منتخب برگزیده هاست نه منتخب مردم، بنابراین روشنفکر دموکراسی را به جای حکومت اشرافی و اریستوکراسی مذهبی پاپ انتخاب می کند. بخاطر اینکه مذهب کلیسا بزرگترین پایه گذار و بزرگترین مدافع دوره فئودالیته و شکل فئودالیته است»^۶ «خصوصیت سومش نیز مخالفت با سنت و گذشته پرستی

اجتماعی تازه‌ای یاد می‌گرفتند، کت و شلوار می‌پوشیدند، رفت و آمد تازه، رقص و زبان ما را یاد می‌گرفتند. گاه یک ازدواج اروپایی می‌کردند و زندگی ملبمانی تازه، آرایش تازه و آرزوی اروپایی شدن کشور خودشان را در دل‌هایشان بوجود می‌آوردیم. بعد اینها را به کشورهای خودشان پس می‌فرستادیم، کدام کشورها؟

کشورهایی که در آنها برای همیشه بر روی ما بسته بود، ما به آنها راه نداشتیم. ما نجس بودیم، ما جن بودیم، ما دشمن بودیم. از ما می‌هراسیدند، آدم ندیده بودند، روشنفکرهایی را که درست کرده بودیم، فرستادیم به کشورهایشان. بعد ما از آستردام، از برن، از بلژیک، از پاریس فریاد می‌زدیم (برادری انسانی) بعد می‌دیدیم انعکاس صوت ما از اقصای افریقا، از گوشه‌ای از خاور نزدیک، خاورمیانه، خاور دور، شمال افریقا از ذهن همین روشنفکرها پس می‌آید. ما می‌گفتیم «مذهب بشریت برای مذاهب مختلف اینها می‌گفتند... و این صدای ماست از دهان اینها. هر وقت ساکت می‌شدیم آنها نیز ساکت می‌شدند، هر وقت حرف می‌زدیم انعکاس وفاداران صوت خودمان را از حلقوم‌هایی که ساخته بودیم می‌شنیدیم و بعد مطمئن شده بودیم که نه

می‌شود. این است که جامعه، بدون ریشه و بدون آمادگی، بدون تغییر اندیشه و تغییر تفکر و بدون سوار کردن تمدن بر پایه‌ها و ریشه‌ها و عمق خاک فرهنگی و تاریخی و قومی خودشان (که همه را از خارج می‌گیرند و مونتاژ می‌کنند) نه تنها دارای تمدن نمی‌شوند، بلکه شانس تمدن داشتن را هم از دست می‌دهند»^{۱۰}

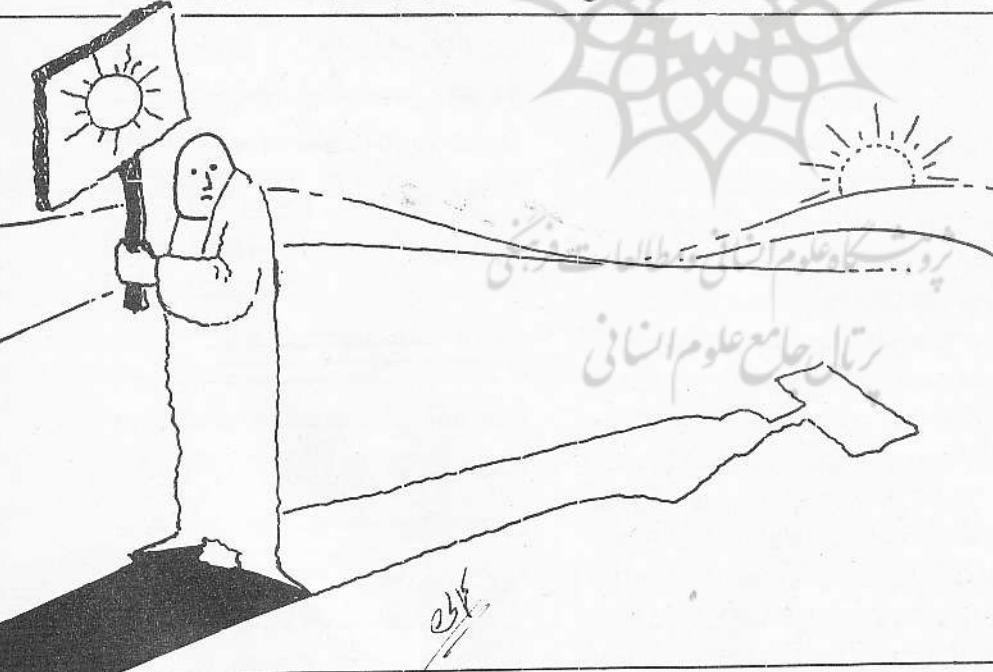
«تمدنهای کپی، تمدنهایی هستند که ریشه در خود ندارند و از درون نجوشیده‌اند. تمدن ثرب در یک جامعه بدوی، تمدنی است که در آن یک قدرت می‌جوشد، آدم می‌جوشد، نیوغ، معنویت، چهره‌های بزرگ، روحهای نیرومند و شخصیت‌هایی که در تاریخ الهام‌بخش انسانهای بزرگ بوده‌اند و این انسانها هستند که ایران عظیم ساسانی و مصر عظیم را اداره می‌کنند. همینها توانستند بدون اینکه اقتباس کنند، فرهنگها را دگرگون کنند و مذهب را برچینند. برای روشنفکر دنیا این تجربه بزرگی است که چگونه تمدن زاینده می‌شود؟ چگونه یک جامعه فاقد مدنیت، یک جامعه عقب افتاده و فاقد سرمایه معنوی، عقب افتاده از مرحله پیشرفت تمدن جهانی، می‌تواند خودش را نه تنها به مرحله تمدن برساند بلکه جلوه‌م بیندازد.»^{۱۱} «اینکه روشنفکر چگونه در جوامع

با گذشته‌گرایی یا کلاسیسم یا ارتجاع است. این خصوصیات زاینده شرایط تاریخی است که در قرن ۱۷ تا ۱۹ طبقه روشنفکر با آن برخورد داشته. بنابراین طبی است اگر روشنفکر اروپایی اینچنین بیندیشد اما روشنفکر ما که در جامعه ما، در شرایط تاریخی دیگر، هیچ شباهتی با وضع مذهب کاتولیک که بوجود آورنده طبقه روشنفکر بود نداشت، بوجود آمده، این خصوصیات را از طبقه روشنفکر اروپایی تقلید کرد»^{۱۲}

«خصوصیت دیگرش متکی بودن به علم است در برابر علمای گذشته که متکی به مذهب بودند. بجای اسکولاستیک متکی به سیانتیسم می‌باشد «سیانس به معنی خاص علم است». چرا روشنفکر قرون ۱۶، ۱۷، ۱۸ اینهمه به سیانس متکی شد؟ چون افراط در نظریستی حالت تخیلی را در جامعه بوجود آورده بود و بگفته نهضت رنسانس و نهضت روشنفکران را بوجود آورد و روشنفکران برای اینکه مردم را از این حالت تخیلی و رکود و توقف نجات بخشند، خودبخود مردم اروپا را به زندگی مادی و به اصالت زندگی عینی می‌خواند. روشنفکر از سیانتیسم دفاع می‌کند، علمی که قرون وسطی آن را نابود و محوورش کرده بود و علت آشنایی او با سیانتیسم یا (علم) اینست که او را با طبیعت و مواهب مادی آن آشنا می‌کند همه آن مواهبی را که کلیسا او را از آن محروم کرده بود. بنابراین باید حق بدهیم به روشنفکر که ماده‌گرا و سیانتیسم شود. زیرا بنام مذهب علم را نفی و جلورشدش را گرفتند، در حالیکه سیانتیسم به او صفت، قدرت و پیشرفت و برخورداری میداد»^{۱۳}

«این خصوصیات خاص قرون وسطایی است اما در شرق و آسیا و آفریقا قشری که بنام طبقه روشنفکر در دسه اسلامی و در جامعه‌های شرقی بوجود آمد، طبقه‌ای بود که همین خصوصیات را که طبق نسخه اصل خودش - یعنی اروپایی - داشت دارا بود. در حقیقت روشنفکر غربی و جامعه‌های اسلامی این خصوصیات را با دور شدن و بیگانه شدن از شرائط اجتماعی که در آن زندگی می‌کرد و با فاصله گرفتن از تاریخ خودش، معنویات و خصوصیات محیط اجتماعی خودش، از روشنفکر اروپایی بوسیله تماس، ترجمه و تقلید گرفت.»^{۱۴}

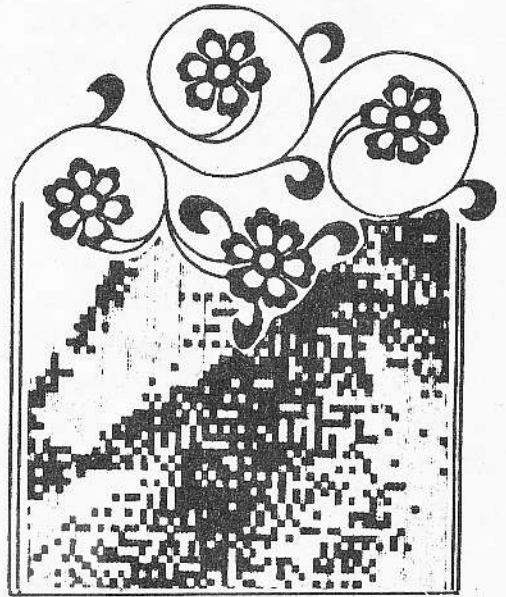
«تمدن و فرهنگ کالای صادراتی نیست. تمدن صادراتی عبارتست از: تکرار همیشگی یک فریب چشمگیر ولی دروغین که هیچوقت به نتیجه نمی‌رسد، با بود اینکه بنظر می‌رسد که راه صدساله یک شبه پیموده شده است. تولید صادراتی در فرهنگ و تمدن، تمدن خریدن یک معامله دائمی مکرری است که جز دروغهای مکرر فریبنده‌ی بیجه گول‌زن، چیزی عایدش نمی‌شود و جیش هم خالی می‌شود و تا بنهایت هم این بازی تکرار



تنها این روشنفکران هرگز کوچکترین حرفی برای زدن جز آنچه ما در دهانشان بگذاریم ندارند، بلکه حتی حق حرف زدن را از مردم خودشان گرفته‌اند.»^{۱۵}

«در یکی دو قرن پیش اگر چه متوقف بودیم اما اصیل بودیم «خودمان سلیقه داشتیم» خودمان بودیم که معتقد بودیم، خودمان بودیم که مذهب داشتیم، شعر می‌گفتیم، می‌نوشتیم همه اینها ساخت خود ما بود، ولی حالا همه

اسلامی بوجود آمد ژان پل سارتر در مقدمه «مغضوبین زمین» فرانتس فانون، طرز تهیه و موارد استعمال روشنفکر سازی غرب را برای شرق (در قرون ۱۷، ۱۸، ۱۹) نشان می‌دهد، می‌گوید: ما رؤسای قبایل، خان زاده‌ها، پوئلدارها، گردن کلفت‌های افریقا و آسیا را می‌آوردیم، چند روزی در آستردام، لندن، نروژ، بلژیک و پاریس می‌چرخانیدیم، لباسهایشان عوض می‌شد، روابط



«در اینجا چهرهٔ یک انسان متعالی دوتا خط دارد: خط اولی خودآگاهی است و خط دوم آگاهی اجتماعی است. عامل اساسی که انسان را می‌تواند غیر از همهٔ حیوانات دیگر تعیین کننده و سازنده سرنوشت خویش به عنوان خویشتن خویش و سرنوشت جامعهٔ خویش به عنوان روشنفکر بسازد، آگاهی است.»

«روشنفکر به معنای کسی که کار و شغلش، کار مغزی و کار فکری است، نیست. این آدمی که فکر می‌کند ممکن است که کار اجتماعی، کار بدنی و کاریدی باشد اما خوب بفهمد.»

«تمدن و فرهنگ کالای صادراتی نیست. تمدن صادراتی عبارت است از: تکرار همیشگی یک فریب چشمگیر ولی دروغین که هیچوقت به نتیجه نمی‌رسد.»

اینها ساخت ما نیست، بهترین متفکر امروز هم که می‌خواهد به خودش برگردد با ترجمهٔ خارجی است!^{۱۳}»

«در حال حاضر ما در یک تضاد قرار گرفته ایم یکی آنست که ما به عنوان انسانهاییکه در این لحظه از تاریخ و در این گوشه از زمین زاده شده ایم وزندگی می‌کنیم و می‌اندیشیم از یک سویا تودهٔ مردمان، تاریخ و مذهب و فرهنگ گذشته مان و شرایط خاص اجتماعی که در آن هستیم ارتباط داریم و مجموعهٔ اینها ما را به یک شرق و به یک مذهب به نام اسلام و به یک تاریخ گذشته و به یک سنت خاص و فرهنگ خاص پیوند می‌دهد و از طرفی همین نسل جوان تحصیلکرده چون تحصیل کرده و روشنفکر است او را به آنچه امروز روح قرن بیستم یا نوزدهم یا قرن جدید نام دارد وصل می‌کند. روحی که صد درصد غربی است و زایندهٔ تاریخ مشکلات، تضادها و مبارزات نظام طبقاتی غرب است و چون روح غرب بر سرنوشت زمین حاکم شده، امروز خودبخود خصوصیات فکری و اعتقادی و حتی ذوقی و هنری اش را هم بر ملیت های غیر غربی تحمیل می‌کند. اگر یک روشنفکر شرقی در این قالبهای صادراتی جهانی که به عنوان یک الگوی روشنفکری در جهان ارائه می‌شود تبلور پیدا کند، روشنفکر هست اما کوچکترین نقشی در جامعهٔ خودش نمی‌تواند بازی کند و کسی نیست که بتواند یک نقش پیامبرانه ای در نسل خودش و در جامعهٔ خودش و در عصر خودش بازی کند - که روشنفکر یعنی این - فردی خواهد بود عاجز، بیگانه، ناپخته، ناآشنا با شرایط اجتماعی که در آن زندگی می‌کند و ریشه‌هایی که جامعه اش از آن ریشه می‌گیرد. تقلید بردو گونه است یکی کسی است که من تقلیدش بار آورده ام و جوری تربیتش کرده ام که من دلم می‌خواهد از من تقلید کند و این تقلید کاذب و دروغین است که به تعبیر فرانتس فانون میمون وار و مهوع است. تقلید دوم مرا از نوکر بودن ضعیف بودن و تحت تأثیر بودن نجات می‌دهد و مرا به سطح ارباب ارتقاء می‌دهد!^{۱۴}»

«یک گروه از روشنفکران کسانی هستند که به خودآگاهی رسیده اند که هم ضرورت تغذیه از ریشه های شرقی جامعه شانرا احساس می‌کنند و هم ضرورت انتخاب در برابر غرب را و واقعیتها و موقعیتهای تمدن امروز جهان را و راه میانه را که تکیه بر پایه های فرهنگی خودآگاهانه و مستقل خویش در برابر غرب، و برای این منظور، نه باید چشمها را بست و نه باید بدان خیره ماند، بلکه باید دید و درست دید.»^{۱۵}»

«همهٔ کشورهای اسلامی برای ورود در مرحله تمدن

بشری، تمدن جدید و برای متمدن شدن، نیاز به تبدیل

اندیشیدن، احسان کردن و آدم شدن است و این صادر و وارداتی و خریدنی نیست، این شدنی است، ساختن است. با خودسازی، با خوداندیشی و با انقلاب در تفکر، در نگاه، در بینش، در تعقل، در تفکر و در احاطه پدید می‌آید.^{۱۶}» «مذهب عبارتست از یک کد «خودآگاهی» یعنی چشم دوختن در اعماق خویش، خویش، در درون آنجا که عشق، هنر، ایناراز آن می‌زند. یک انسان، در بشر وجود دارد. همه بشری بعضی ها انسانند در درجات مختلف به میزانی که آدمی که توی این آدمهاست کشفش می‌کنند این است این شبه خدا از جنس و ذات ماوراء زندگی، چه و ذات خود من است. اسلام برخلاف مراثض ها و نفس را می‌پروراند. پرورش بزرگ انسانی می‌دهد خداوند سوگند می‌خورد «و نفس و ما سویها تألیف فجوهرها و تقویها قد افلح من رگها و قد خاب من ذنبا یعنی سود برد کسی که بذر نفس را نموداد و کسی این بذر را در اندام خود پنهان نگاه داشت و پنهان کرد خود را تپاه کرده و انسان بودن خویش را باخته، ملت خودآگاه است و روشنفکر ما آگاه است نسبت آنچیزی که اسمش در جامعه شناسی مدرن بخصوص جامعه شناسی سارتر و هایدگر «سیتواسیون اومن» (به معنی وضعیت انسانی) هرکسی در یک دوره از تاریخ اجتماعی و هر جامعه ای در یک قرن از تداوم فرهنگی، تمدنی، فکری و اجتماعی تاریخ است.» آگاهی نسبت بزمان و مکان، خاص روشنفکر است تنها اوست که می‌داند وابسته به چه گروه انسانی است این گروه انسانی دارای چه نوع نیازی است و می‌داند الآن چه حوادثی و چه جریانهایی دارد بر سرنوشت تاریخی، اجتماعی و طبقاتی و فکری و فرهنگی گروه که او متعلق به آن است می‌گذرد. همچنین حرکت شتاب آن در چه مرحله و از چه مسیری و مرحله آن تاریخی اش کجاست. جامعه چه نیازی به او دارد و او برابر گروهش و جامعه اش چه مسئولیتی دارد.^{۱۸}»

«بنابراین آگاهی بر مجموعهٔ اینها، آگاهی روشنفکرانه است و به اینجا می‌رسیم که روش مذهبی در عالیترین معنی به معنای خودآگاه، نسبت بزمان تاریخی و وضع اجتماعی و تقدیر اجتماعی و خصوصیت اصیل انسان است.

در اینجا چهرهٔ یک انسان متعالی دوتا خط دارد: خط اولی خودآگاهی است و خط دوم آگاهی اجتماعی است. عامل اساسی که انسان را می‌تواند غیر از حیوانات دیگر تعیین کننده و سازنده سرنوشت خویش به عنوان خویشتن خویش و سرنوشت جامعهٔ خویش به

اما در انسان یک چیز وجود دارد که می تواند او را در برابر طبیعت به طغیان و عصیان وادار کند و جبرهای تاریخ و جامعه و فیزیک را بشکند و از خودی که ساخته طبیعت است خودی دیگر بیافریند. این انسانی که آفریدگار است و حتی آفریدگار خویش و ساخته طبیعت و تمدن و تاریخ است می تواند سازنده تمدن و طبیعت و تاریخ و نژاد و فرهنگ خودش باشد. آگاهی نسبت به وضع اجتماعی و آگاهی خودی و خودآگاهی انسان است که انسان مخلوق را خالق می کند.^{۱۹}

«خودآگاهی چیزی [است] که دائماً مرا از بیرون از من مسئولیت های دائمی که مرا قربانی خود می کند به خود بخواند.»^{۲۰} «و تنها چیزی که ایمان به خویشتن را برای آدم فراهم می کند «خودآگاهی» است یعنی درک ارزشهایی که وابسته به آیم. این یک بازگشت به «آگاهی خود» است، به خودآگاهی! از این بالاتر «خودآگاهی فکری» و از این هم بالاتر «خودآگاهی وجودی» است به اینکه من خودم را به عنوان یک پدیده انسانی، بعنوان یک موجود انسانی در اوج خدائیش حس کنم، پیام و کاملاً «خود»م را بشناسم، با «خود»م انس بگیرم، متوجه «خود»م باشم و بینمش. و آنوقت دیگر به هیچ نرخی نمی دهمش، بهیچ قیمتی نمی شود یک تکه از لفظ های «من» را خرید.^{۲۱} «فقط «خودآگاهی» است که می تواند آدمی را که در این حد مقلد شده و تا این حد مصرف کننده هر چه که تولید می کنند، متوجه خودش کند که چه چیزها تباه شده و «آگاهی انسانی» است که قادر است متوجهش کند که تقدیر جبه او در برابر چه چنگالهایی اسیر شده و او متوجه بشود که فقط این دوتا آگاهی است که می تواند انسان را از این «بلاهی لوکس» بلاهی زیبا، بلاهی فریبنده، بلاهی بخشند، اما فلسفه و علم و تکنیک نیست.^{۲۲} «هر دلیلی که این دو «آگاهی» را منحرف کند، یا فردی را نسلی را، و جامعه ای را از این دو «خودآگاهی» دور کند آن عامل استعمار است، ولو مقدس ترین عامل ها باشد.»^{۲۳} «هر نسلی که جز به «خودآگاهی انسانی» خونریز - به عنوان یک اندیشه و جهت فکری و مسیر زندگی و حرکت دائمی اثر - به چیز دیگری بیندیشد، هر نژاد جز مقدس هم باشد دچار استعمار شده.»^{۲۴}

استعمار بدو گونه است یکی استعمار کهنه که شامل مذهب استعماری، زهد، شعر، قومیت و گنجه پرستی است و دیگری استعمار جدید که شامل استعمار جدید که شامل: تخصص، علم، توانایی مادی و مادی، تمدن، آزادی های فردی آزادی های جنسی، آزادی

بنا بر این بزرگترین مسئولیت روشنفکر در جامعه این

است که علت اساسی و حقیقی انحطاط جامعه را پیدا کند و عامل واقعی توقف و عقب ماندگی و فاجعه را برای انسان و نژاد و محیطش کشف کند. آنگاه جامعه خواب آلود و ناآگاهی را به عامل اساسی سرنوشت و تقدیر شوم تاریخی و اجتماعی بیاگاهاند و راه حل و هدف و مسیر درستی را که جامعه باید برای حرکت و تحرک این وضع پیش بگیرد باو بنمایاند و بر اساس امکانات، نیازها، دردها و همچنین سرمایه هایی که جامعه اش دارد، راه حل هایی را که برای ملت موجود است بدست آورد و بر مبنای یک طرح و مکتبی که بر استخدام درست سرمایه ها و شناخت دقیق دردها، مبتنی است، به پیدا کردن «ارتباطات حقیقی» و «علت و معلولی» و عوامل و پدیده هایی که در داخل و خارج وجود دارد بپردازد و مسئولیتی را که خود احساس می کند از گروه محدود روشنفکران به متن عام جامعه خودش منتقل کند و «تقاضی های اجتماعی» را که در بدن جامعه اش هست وارد خودآگاهی و احساس مردم کند.^{۲۵}

«لذا این شناختن فرهنگ جامعه، شناخت حقیقت درون و حساسیت و احساسات آن جامعه است. روشنفکر نیز باید در عمق وجدان توده خودش حضور پیدا کند. پس روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلام است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیتهای جامعه اش را ساخته است.^{۲۶}

«غرب پیش از آنکه به آستانه استعمار جهانی و امپریالیسم اقتصادی جدید رسد اسلام را خوب می شناخت. تاریخ به وی آموخته بود که اسلام مذهبی نیست که در گوشه خلوت معابدش، پیروانش را گرد آورد و فارغ از دنیا و مافیها، به راز و نیازهای عارفانه و ریاضت های زاهدانه مشغول دارد، مذهبی است که سرعت حرکت میسازد و قدرت می زاید و خودآگاهی و بیداری می دهد و حساسیت سیاسی و مسئولیت اجتماعی و آگاهی نسبت به سرنوشت برمی انگیزد.»^{۲۸}

در جامعه ای که نسلی مذهب را هیچ نمی شناسند و نسلی دیگر بر می شناسند و برای آنکه یک انقلاب فکری و روحی و رنسانس مذهبی تحقق یابد و کالبد مرده و پوسیده و مسخ شده یک فرهنگ جان گیرد و حقایق مترقی و عناصر سازنده و هدایت کننده روشنگرانه اش کشف و دوباره طرح گردد و در بستر زمان جریان یابد، تنها شرط لازم این است که همه روشنفکران صادق و معتقدی که این انحراف را احساس کرده اند واز سرنوشت فاجعه انگیز این مذهب در زمان خودآگاهی دارند معتقد شوند که تنها راه چاره برای یک هوا کردن این بام دو هوا آن است که آن روح حیات بخش و متحرک و خلاق احیاء بشود. روحی که از انحطاط و جهل و تفرقه و ضعف

و اسارت و فقر و زبونی و تبعیض و ستم پذیری و عصبیتهای سفیهانه شبه دینی و خرافه پرستی و وحشیگری به ناگهان انقلابی برانگیخت و فرهنگی و تاریخی و انسانی ساخت سرشار از تپش و حرکت و خودآگاهی.^{۲۹} «تنها راه چاره این است که این روح مسیحائی در این کالبدی که نیمیش فلج شده است و فاسد و نیمیش پوک و دماغ بی روح که حمله اش از باد باشد دمبدم آگاهانه دمیده شود تا هم نسل سرگردان و بیگانه با خویش و بریده از همه ریشه های معنوی و فرهنگی یی که به شخصیت انسانی یک ملت قوام و قوت می بخشد و به خویش و خویشتن فرهنگی و اصالت تاریخی و اخلاقی خویش باز آید و به خودی و خودآگاهی رسد و در برابر جهان زندگی از این نیهلسم خطرناک و عبث گرایی و پوچی و خلاء روحی و حیرت و یأس فکری و فلسفی به یک جهان بینی روشن و باز و مسئولیت بخش توحیدی راه یابد و بدین طریق با باز یافتن مجدد خویشتن متلاشی و تجدید حیات معنوی و فرهنگی اش بتواند بایستد و بماند. تنها عامل اعجازگری که مذهب تقدیر و جهل و فقر و تسلیم را می تواند از عمق روح و متن زندگی بزدايد («مذهب» است! تنها و تنها مذهب! در اینجا است که می بینیم نیاز ما و نیاز خودی و حیات ما را تنها روشنفکرانی اسلام شناس که بتوانند آن نسل پوک و بیزار و بیگانه را به خویش آورد، برآورده می سازند.»^{۳۰} «بنابراین ما برای حیات گرفتن جامعه منحل و حرکت یافتن توده را کد و استقلال یافتن نسل خودباخته پوک و بیگانه نما و تجدید اتصال تاریخی و فرهنگی یی که بکوشش استعمار فرهنگی جهانی بریده شده است باید بدان تکیه کنیم و در هجوم بیرحمانه ارزشهای صادراتی غرب و در برابر وژش تند بادهای شوم و ریشه براندازی که از هر سومی وزد به این ریسمان چنگ زیم تا بنامیم و بتوانیم بر ستون فقرات واقعیت انسانی خود بایستیم.»^{۳۱} «آری، این روشنفکران راستینی که به خودآگاهی رسیده اند و در چنین شرایطی



مسئولیت پیامبرانه ای در خویش و در این زمان احساس می کنند همچون پیامبران در قوم خود غریب نخواهند ماند و



ندای دعوتشان در برابر بانگ جهانگیر این گوساله طلا و صنعت و هنر سامری که ملت‌ها را بازپچه خویش کرده است به گوش خواهد رسید؟ به قول شاندل روشنفکری یک نوع پیامبری است و پس از خاتمیت روشنفکرانند که راه انبیاء را در تاریخ ادامه می‌دهند. روشنفکر انسان آگاهی است که بر قوم خویش مبعوث است تا مردم را به سوی آگاهی و آزادی و کمال انسانی هدایت کند و در نجات از جهل و شرک و ظلم آنان را یاری دهد! این است که شاخصه ذاتی روشنفکر اجتماعی بودن، در کنار و در میان مردم بودن و در برابر سرنوشت یک ملت اسیر یا یک طبقه محکوم خود را متعهد احساس کردن است. روشنفکر بگفته شاندل پیامبری است که تنها به او وحی نمی‌شود ولی رسالت وحی را بردوش دارد. ۳۲»

«پس چه باید کرد؟ هدف‌ها:

۱- باید دینداران و احرار این جامعه گردهم آیند.
 ۲- مردم را از این دام فریبی که یک دست، پیش پای اندیشه و ایمان و سرنوشتشان نهاده است نجات بخشند تا هم توده، بازپچه جهل و خرافه نگردد و هم نسل جوان روشنفکر ما با دیدن این واقعتهای ناهنجار که عنوان دین بدان داده‌اند از دین نگریزد و در این گریز، به دام دامگستران غرب زدگی و تقلیدهای میمون‌وار فرهنگی و دستگاههای تبلیغاتی قدرتهای مسلط جهانی و استعمار فرهنگی نیفتد.

۳- اگر تاکنون غرب بوده که جهان را به روشنفکران ما می‌شناساند و از آنچه تمدن و فرهنگ نام دارد با ما سخن می‌گفته است اکنون باید گستاخی آنرا بیابیم که خودمان حرف بزنیم.

۴- به خود بازگردیم.
 ۵- منابع عظیم معنوی و فرهنگی که در زیر لایه‌های ضخیم قرون تاریک تاریخ مدفون و حتی مجهول مانده‌اند استخراج و تصفیه کنیم.

۶- مبارزه فکری و علمی با خرافه‌ها و کژاندیشی‌ها

و عقاید و رسوم و سنن ضدانسانی و ضد اسلامی که اندیشه و روح جامعه را فلج و مسموم کرده است از طریق تحقیق و تحلیل منطقی و علمی در ریشه‌های تاریخی و نقش‌های منفی اجتماعی و آثار شوم اعتقادی و عملی در زندگی مردم مسلمان.

۷- مقاومت در برابر هجوم نیرومند و پیوسته افکار و آثار مسموم و انحرافی که اندیشه و احساس جامعه ما را بطور مداوم و مؤثر آماج ضربه‌های قوی و عمیق خود ساخته‌اند.

۸- مبارزه با طرح‌ها و توطئه‌ها و جریان‌ات رنگارنگ و متعددی که هدفش سقوط اخلاقی جامعه و بویژه نسل جوان و تحصیلکرده است برای آنکه قدرت و حتی مجال و فرصت اندیشیدن، آگاهی و تعهد مسئولیت‌های انسانی از وی سلب شود.

۹- شناخت درست و آگاهانه جهان، تمدن جدید، فرهنگ غربی و قدرتهای استعماری و رابطه‌های پنهان و پنداری شرق و غرب و بویژه جایگاه خاص اسلام- به عنوان یک مذهب، به عنوان یک فرهنگ و تاریخ و به عنوان بخش بزرگی از جامعه بزرگ بشری.

۱۰- ایجاد یک رنسانس اسلامی یعنی تولد مجدد آن روح انقلابی بیدار کننده و ایمان پاک و روشن و انسانی و حرکت آفرین و عزت‌آور و مسئولیت‌بخش و بینش منطقی واقع‌گرا و اجتماعی و آینده‌آل‌های انسانی و مترقی و پیشروی که اسلام نخستین نام دارد. ۳۳»

براین اساس، ما به عنوان «روشنفکر مسلمان» در پاسخ به این سؤال که برای نیل به این هدفها از کجا باید آغاز کنیم معتقدیم که: تولد جدید اسلام با بازگشت به قرآن میسر است «قرآنی که پیروان خویش را همه جا به تحقیق و تفکر می‌خواند. نه تنها برای شناخت طبیعت و تاریخ و جامعه‌های بشری، بلکه در راه دست یافتن به حقایق ماوراء مادی و درک فلسفه زندگی و غایت خلقت و اسرار وجود و حتی معرفت خدا، نظر، جستجو، «تفکر و تعقل» در جزئیات، پدیده‌های طبیعی، واقعیت‌های

عینی و محسوسات مادی را توصیه می‌کند و این شیوه راه نجات از عبودیت‌های جاهلی و رسیدن به خودآگاهی، معرفت و یافتن حقیقت می‌شمارد. اجتهاد نیز در دوران است بر مبنای روح و فرهنگ مذهبی که قافله زمان از آن گذر دارد. اجتهاد به معنی کوشش آزاد و مستقل علم است در راه شناخت متکامل و مترقی اسلام در ابعادش و تلقی متحد و متحول آن در بینش متعالی و پدیدارونده و زمان شناس مجتهد آگاهش و فهم معانی متعدد مشابه و کشف بطون متراکمی که زبان چند نوی چند پهلوی کتابش در خود پنهان دارد. بنابراین اجتهاد علم بزرگ حرکت و حیات و نوسازی همیشگی فرهنگ روح نظام عملی و حقوقی اسلام در طی ادوار متغیر متحول زمان است. ۳۴»

«روشنفکر در این مرحله کسی است که مدار فضای اندیشه و عاطفه‌اش از آرمان و عشق انقلابی سرشار است و سراسر قلمرو مسئولیتش را جهاد برای نجات طبقاتی پر می‌کند. ۳۵»

«روشنفکری که نمی‌خواهد تنها روشنفکر روزگار باشد در جستجوی ایدئولوژی‌ای باشد که کل وجود او را برگرد و بتواند انسان را در تمامیت نوعی‌اش و در کلیت تاریخی‌اش تفسیر کند و حرکت تکاملی او را تا غایت دنیال نماید. ایدئولوژی وسیله‌ای برای عمل نیست برعکس عمل است که وسیله‌ای برای تحقق ایدئولوژی، مخلوق آن است. ایدئولوژی در نخستین مرحله شناخت «واقعیت» است و در مرحله بعدی خلق ارزش و کشف مسئولیت و واقعیت است و روشنفکر به معنی طفل «خداگونه‌ای» است در «جهان» و «پیامبرگونه‌ای» است در «جامعه» و «امام گونه‌ای» در «تاریخ» روشنفکری و در یک کلمه «علم هدایت» است و نبوتی «نبوت که علم» (شدن) است و خیردادن از راه که از خود آگاهی وجودی «آدمی سرچشمه می‌گیرد و بنابراین در ذات خود «دعوت» را به همراه دارد و بنابراین «مسئولیت» را ۳۶»

۱- از کتاب روشنفکر و مسئولیت او در جامعه صفحه ۵۱	۱۳- همان مأخذ صفحه ۱۰۶	۲۵- همان مأخذ صفحه ۲۱۷، ۲۱۶
۲- همان مأخذ صفحه ۵۴، ۵۲	۱۴- همان مأخذ از صفحه ۱۱۳ تا ۱۱۶	۲۶- کتاب از کجا آغاز کنیم صفحه ۲۷۸، ۲۷۹
۳- همان مأخذ صفحه ۵۴	۱۵- همان مأخذ از صفحه ۱۲۱ تا ۱۲۲	۲۷- همان مأخذ صفحه ۲۸۲
۴- همان مأخذ صفحه ۵۵	۱۶- کتاب راه سوم صفحه ۱۵۳ تا ۱۵۵	۲۸- کتاب چه باید کرد صفحه ۳۵۳
۵- همان مأخذ صفحه ۶۴، ۶۳	۱۷- همان مأخذ صفحه ۱۷۰، ۱۶۶	۲۹- همان مأخذ صفحه ۳۵۰، ۳۵۴
۶- همان مأخذ صفحه ۶۷	۱۸- همان مأخذ از صفحه ۱۷۲ تا ۱۷۳	۳۰- همان مأخذ صفحه ۳۵۷، ۳۵۶
۷- همان مأخذ صفحه ۶۸، ۶۷، ۶۶	۱۹- همان مأخذ صفحه ۱۷۵ تا ۱۷۷	۳۱- همان مأخذ صفحه ۳۶۲
۸- همان مأخذ از صفحه ۷۵ تا ۸۳	۲۰- کتاب خودآگاهی و استثمار صفحه ۱۹۹	۳۲- کتاب چه باید کرد صفحه ۳۶۷، ۳۶۶
۹- همان مأخذ صفحه ۸۵	۲۱- همان مأخذ صفحه ۲۰۱	۳۳- همان مأخذ از صفحه ۵۳۷ تا ۳۸۱
۱۰- همان مأخذ صفحه ۸۶	۲۲- همان مأخذ صفحه ۲۰۶	۳۴- همان مأخذ صفحه ۳۹۱
۱۱- همان مأخذ از صفحه ۹۳ تا ۹۶	۲۳- همان مأخذ صفحه ۲۱۰	۳۵- کتاب روشنفکر مسئول کیست صفحه ۴۸۱
۱۲- همان مأخذ از صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۳	۲۴- همان مأخذ صفحه ۳۱۱	۳۶- همان مأخذ صفحه ۴۸۴